

سیمای عرفانی حضرت رسول اکرم (ص) در مثنوی مولوی

سعید روزبهانی*

درآمد

نام احمد، نام جمله انبیاست چون که صد آمد، نود هم پیش ماست^۱ درباره عظمت و پایگاه بلند پیامبر اعظم رسول اکرم (ص)، همین بس که هر شاعر و سخن‌پردازی، بعد از ذکر صفات و اسمای حضرت باری، به نعت آن حضرت پرداخته، در ربودن گوی مقبولیت با یکدیگر رقیب شده‌اند. به عنوان مثال: نظامی چهار نعت در ستایش آن عزیز دارد. در تمام این توصیف‌ها، به همه جوانب اخلاقی، عرفانی و دینی آن حضرت، اشاره شده است.

مولانا این عارف ایرانی و عاشق خداجوی مانند همه عارفان دیگر، با زیبایی تمام آن رسول آسمانی را ستایش کرده و الحق که داد سخن داده است. چیزی که هست در مثنوی مانند کتاب‌های دیگر، فصل و بخش مستقلی در تکریم و بزرگداشت آن سید کرام وجود ندارد. پراکنده و متناسب حال و مقام، از آن حضرت سخن به میان آمده و تمام جوانب زندگی، اعتقادی، فکری و دینی رسول اکرم (ص) مورد نظر قرار گرفته است. این مجموعه، قطره‌ای است از دریای بی‌کران نعت آن نور حدیقه آفرینش و نور حدیقه اهل بینش.

کلید واژه‌ها: حضرت محمد (ص)، عرفان، شخصیت، انسان کامل.

*

* عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزا، اسلامی، سبزوار ایران.
۱. جلال بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی منوی، دفتر اول، به کوشش دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۹ ه.ش.، بیت ۱۱۴.

رسول اکرم (ص)، اشرف مخلوقات و برترین نماینده انسان کامل در نزد مولانا محمد (ص)، سر حلقه انبیاست. مرکز قطب آفرینش است و شمع جمع بینش. اشرف مخلوقات است و اعظم کاینات. صاحب منشور «آئینک»^۱، خسرو منصور «إِنَّا كَفَيْنُكَ»^۲، پادشاه «لَوْلَاكَ»^۳ و سلطان «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ»^۴. در عرفان، چراغ تابان است و در شریعت، خورشید درفشان و در اخلاق و اجتماع و سیاست و مدیریت، ستاره درخشا.

از دیدگاه عرفانی

عارف مطلق است و عنوان «برترین نماینده انسان کامل و آدم حقیقی» بر او شایسته می‌نماید. از این رو تمام عارفان، او را بزرگ فدایی جانباز و عاشق پاکباز میدان عشق الهی می‌دانند.

صفاتی که مولانا در مثنوی برای آن شریف برگزیده، همگی دال بر عارف مطلق بودن اوست: «قلاووز سلوک»^۵، «سپهدار غیوب»^۶، «خورشید راز»^۷، «زاده ثانی در جهان»^۸.

این القاب و صفات، به عنوان تیمن و تبرک و به عنوان حسن افتتاح بیان شد. سایر صفات عظیم آن حضرت در بخش‌های جداگانه خواهد آمد.

شورشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. «آئینک»، اقتباس است از بخشی از آیه ۸۷ سوره حجر (۱۵): «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي...».

۲. «إِنَّا كَفَيْنُكَ»، اقتباس است از آیه ۹۵ سوره حجر (۱۵): «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ».

۳. «لَوْلَاكَ»، اشاره است به حدیث قدسی: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتَ الْآفَلَكَ». ربک: احادیث مثنوی: فردرغفر بدیع الزمان، نشر امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۶ ه. ش، ص ۱۷۲.

۴. «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ»: در چند جای قرآن آمده است از جمله: آیه ۷۹ سوره نساء (۴): «وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا».

۵. آن رسول حق، قلاووز سلوک گفت: الناس علی دین ملوک

مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۹۵، ص ۸۱

۶. گفت پیغمبر سپهدار غیوب لاشجاعة افتی! قبل الحروب

مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۱، ص ۱۸۴

۷. صد هزاران سایه کوتاه و دراز شد یکی، در نور آن خورشید راز

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۷۰، ص ۹۱

۸. زاده ثانی است احمد در جهان صد قیامت بود او اندر عیان

مثنوی، دفتر ششم، بیت ۷۵۶، ص ۴۲

با بیان همین مقدار اندک، مشخص می‌شود که نگرش مولانا از پیامبر اکرم (ص)، نگرشی است عارفانه. برای پی بردن به شخصیت عرفانی آن دُرّ ثمین، سیر در ابعاد وجود عرفانی آن گوهر امین بایسته می‌نماید.

در مقاله حاضر، ابعاد مورد نظر به گونه‌های زیر، تقسیم و بررسی شده است:

معراج

آنچه که در معراج گذشت:

الف) مهمانی در پیشگاه حق تعالی: معشوق ازلی در آن لیلۃ الاسراء، عاشقانه، عاشق سرخته دل خود را به مهمانی فراخواند. دعوتی دور از اغیار. «لی مع الله وقت، لایسعی فیہ ملک مقرب ولانبی مرسل»^۱.

به گفته مولانا:

آن که او از مخزن هفت آسمان چشم و دل بر بست روز امتحان
از پی نظاره او، حور و جان پر شده، آفاق هر هفت آسمان
آن چنان پرگشته از اجلال حق که در او هم ره نیابد آل حق
لایسع فی نانی مرسل و الملك و الروح ایضا، فاعقلوا^۲

و در جای دیگر:

لی مع اله وقت بود آن دم مرا لایسع فیہ نبی مجتبی^۳

عاشق همواره به این می‌اندیشد که چگونه می‌تواند لحظاتی را با معشوقش سپری کند. اوقاتی که برای همیشه بهترین ارمغان برای او به حساب آید. حق تعالی، چنین ارمغانی را برای عاشقش جاودانه کرد. آن گونه که «ابیت عند ربّی، یطعمنی و یسقینی»^۴ مولانا در این زمینه می‌فرماید:

۱. احادیث منوی، ص ۳۹.

۲. منوی، دفتر اول، ابیات ۷-۳۹۶۴، ص ۱۸۵.

۳. همان، دفتر چهارم، ۲۹۶۱، ص ۱۴۵.

۴. احادیث منوی، ص ۸۸.

امت احمد! که هستید از کرام تا قیامت هست باقی آن طعام
چون «ابیت عند ربی» فاش شد یطعم و یسقی کنایت ز آتش شد^۱

ب) برتری انسان ملکوتی بر فرشته: از موارد مهم دیگری که در معراج مطرح است، برتری انسان ملکوتی بر فرشته است. پیامبر در آن شب، هفت آسمان را درنوردید. جبرئیل با آن حضرت همراه بود و راهنما. تا آسمان هفتم محمد (ص) را راهنمایی کرد. چون به سدره و طوبی رسید، بماند و فریاد زد: «لودنوت انمله، لا حترقت»^۲ مولانا در این باره، زیبا سروده است:

چون معلّم، بود عقلش ز ابتدا بعد از این، شد عقل شاگردی، و را
عقل چون جبریل گوید: احمد! گر یکی گامی نهم، سوزد مرا
تو مرا بگذار زین پس پیش ران حدّ من این بود ای سلطان جان^۳

آری، پیامبر به عنوان انسان ملکوتی، به آسمان نهم راه یافت؛ به عرش الهی و فلک الافلاک و جبرئیل در آسمان هفتم بماند. و در جای دیگر:

چون گذشت احمد ز سدره و مرصدش وز مقام جبرئیل و از حدّش
گفت او را: هین! پیر اندر پیام گفت: رو رو، من حریف تو نیام
باز گفت او را بیای پرده سوزا! من به اوج خود نرفتستم هنوز
گفت: بیرون زین حد، ای خوش فرّ من گر ز نهم پزی، بسوزد پرّ من^۴

مولانا در مقام عشق، روح آدمی را شایسته چنین عروجی می‌داند. معتقد است که انسان کامل می‌تواند به آن مقام برسد:

بارنامه روح حیوانی است این پیش تر رو، روح انسانی بین
بگذر از انسان و هم از قال و قیل تالب دریای جان جبرئیل
بعد از آنت جان احمد لب گزد جبرئیل از بیم تو واپس خزد

۱. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۵۴-۳۷۵۳، ص ۱۷۶.

۲. نگ: رازی، نجم الدین: مرصاد العباد، به کوشش محمد امین ریاحی، نشر علمی و فرهنگی، چاپ پنجم ۱۳۷۳ ه. ش، ص ۱۲۰.

۳. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۵-۱۰۷۳، ص ۵۷.

۴. همان، دفتر چهارم، ابیات ۶-۳۸۰۲، ص ۱۸۴.

گوید ارأییم بهقدر یک کمان من بهسوی تو، بسوزم در زمان^۱

نهایت قرب

قرب الهی، آنچه که در معراج محمد^(ص) را سیراب گردانید. عاشق در کنار معشوق آرام گرفت و بهنهایت قرب الهی دست یافت. «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»^۲. بازی بود که بر دست شه باز آمد. نجمالدین رازی، این قرب را چه زیبا فرایاد می آورد:

”من آنم که در مقام سدره هرچه در خزانه غیب، جواهر و نفایس ملک و ملکوت بود، جمله بر من عرضه کردند. به گوشه چشمی به هیچ ننگریستم، بلکه نقد وجود نیز در آن قمارخانه، کم زدم و پرواز کنان از دروازه عدم به آشیانه «أَوْ أَدْنَىٰ» باز شدم“^۳.

مولانا، این قرب را نتیجه بیرون رفتن از زندان تن و مادیات می داند. آنجا که از معراج یونس سخن می گوید، این چنین قرب را معرفی می کند:

گفت پیغمبر که: معراج مرا نیست بر معراج یونس اجتبا
 آن من بر چرخ و آن او نشیب ز آن که قرب حق برون است از حساب
 قرب، نه بالا نه پستی رفتن است قرب حق از حبس هستی رستن است^۴

عظمت معراج

مولانا همچون سایر عارفان، در جای جای به این عظمت پرداخته است. شکوه و عظمت از این بالاتر که تمام کاینات با پیامبر همراه و همراز می شوند. این همراهی، نشان از اعزاز و اکرام حضرت در پیشگاه حق تعالی است. از این روست که مولوی، معراج حضرت را روحانی می داند.

آیا این بیت در ابتدای مثنوی، نشان از عظمت معراج نیست؟
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد^۵

۱. مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۸۹، ص ۹۵

۲. سوره نجم (۵۳)، آیه ۹.

۳. رک: مرصادالعباد، ص ۱۳۲.

۴. مثنوی، ابیات ۱۸-۲۰۱۵، ص ۲۰۷.

۵. مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵.

آنچه که به این معراج اکرام بخشیده است، عشق است. در نزد همه عارفان، حضرت رسول (ص)، بزرگ عارف و جانباز حقیقی و عاشق صادق به شمار می آید. در بندهای بعد به این مورد بیشتر پرداخته خواهد شد.

سبقت ذات محمدی بر کل آفرینش

نکته‌ای است که همه عارفان و حق‌گویان شریعت محمدی، به آن اشاره مستقیم داشته‌اند. نظم و نثری نیست که درباره این موضوع سخن نرفته باشد. به‌عنوان شاهد، عربده مستانه شبستری در مثنوی گلشن رازش گزارده می‌شود:

در این ره انبیا چون ساربانند	دلیل و رهنمای کاروانند
وز ایشان سید ما گشته سالار	هم او اول هم او آخر در این کار
احد در میم احمد گشت ظاهر	در این دور، اول آمد عین آخر
ز احمد تا احد یک میم فرق است	جهانی اندر آن یک میم غرق است ^۱

کل هستی و کاینات به‌خاطر وجود آن نازنین، خلق شده است. «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتَ أَفْلَاكَ»^۲ این حدیث و سایر احادیث قدسی همچون: «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعِلَّ»، «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»، «أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي» و «كُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطُّيْنِ»^۳، همگی نشان از برتری آن حضرت بر کل آفرینش است. این تفوق، خود نشان از عظمت وجودی حضرت است.

مولانا در دفتر پنجم مثنوی، بسیار زیبا در معنی «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتَ الْأَفْلَاكَ» فرموده

است:

شد چنین شیخی گدای کوبه‌کو	عشق آمد لایالی، اتقوا
عشق جوشد بحر را مانند دیگ	عشق ساید کوه را مانند ریگ
عشق بشکافد فلک را صد شکاف	عشق لرزاند زمین را از گزاف
با محمد بود عشق پاک جفت	بهر عشق او خدا «لولاک» گفت
منتهی در عشق، چون او بود فرد	پس مراو را ز انبیا تخصیص کرد:

۱. لاهیجی، عبدالرزاق: شرح گلشن راز، شیخ محمود شبستری، به‌کوشش کیوان سمیعی، نشر سعدی، ص ۲۰.

۲. احادیث مثنوی، ص ۱۷۲.

۳. همان، ص ۱۰۲، ۱۱۳ و ۲۰۲.

گر نبودى بهر عشق پاک را
 من بدان افزاشتم چرخ سنى
 كى وجودى دادمى افلاك را؟
 تا علو عشق را فهمى كنى^۱

عظمت پیامبر در پیشگاه حقیقت مطلق

خود معراج، بهترین سند برای این موضوع است. چنین عروج عارفانه‌ای را کسی جز او شایسته نیست. حضرت آنقدر، در پیشگاه معشوق ازلی، محبوب است که خداوند به جان او قسم می‌خورد و می‌فرماید:

«لَعْمُرْكَ»^۲.

به گفته مولانا:

آن قسم بر جسم احمد راند حق
 آن چه فرموده است کلاً: والشفق^۳
 تمام صفاتی که در ابتدای مقاله در باب نگرش عرفانی مولانا به حضرت (س)، اشاره شد، نشان از همین عظمت است. نشانه‌های دیگر:

- پیامبر همه جان است؛ آن گرنه که مولانا فرموده است:
مصطفایی کو که جسمش جان بود؟
تا که رحمان، «علم القرآن» بود^۴
- پیامبر قطب و شاهنشاه و دریای صفاست:
راست فرموده است با ما مصطفی
قطب و شاهنشاه و دریای صفا^۵
- جهان در برابر او، غرق تسبیح است:
همچنان که این جهان پیش نبی
غرق تسبیح است و پیش ما غیبی^۶
- شفیع هردو جهان است:
او شفیع است این جهان و آن جهان
این جهان زی دین و آن جا زی جنان^۷

۱. مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۴۲-۲۷۳۶، ص ۱۳۳.
 ۲. «لَعْمُرْكَ»، اشاره است به آیه: «لَعْمُرْكَ إِنَّهُمْ قَلِي سَكْرَتِهِمْ يَفْهَمُونَ» (سوره حجر: ۷۲) در چند جای قرآن این تعبیر به کار رفته است.

۳. مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۵۰۵، ص ۷۵.

۴. مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۹۳، ص ۳۳.

۵. همان، دفتر سوم، بیت ۲۱۹۸، ص ۱۰۵.

۶. همان، دفتر چهارم، بیت ۳۵۳۳، ص ۱۷۱.

۷. همان، دفتر ششم، بیت ۱۶۹، ص ۱۵.

محمد سرحلقه انبیاء و اولیاء الله (برتری پیامبر بر سایر انبیاء)

انبیاء و پیامبران مرسل، در نزد عارفان، اولیای الهی محسوب می‌شوند. پیران حقیقی و مرادان راستینی هستند که مریدان را، از سرچشمه زلال معرفت سیراب می‌سازند. انسان‌های کاملی‌اند که کامل می‌پرورانند. خضر، موسی، نوح، ابراهیم، محمد (ص)، همه و همه، اربابان طریقتند و صدیقان حقیقت که سوخته‌دلان آتش محبت را، به آب حیات رهنمون می‌سازند و به قدم صدق، سلوک راه ظلمات صفات بشری را می‌سُر می‌گردانند. محمد (ص)، اعظم این عارفان است و اشرف این خداجویان بدین جهت در همه متون عرفانی، به برتری محمد (ص) بر کلیه انبیای مرسل برمی‌خوریم. اگرچه آخرین نفری بود که علم هدایت را برداشت؛ اما از نظر درجه و مقام، اولین بود. به گفته کلیده و دمنه:

«... و آخر ایشان در نبوت و اول در رتبت^۱».

اما؛ نگرش مولانا: به عقیده او، سکه شاهی پیامبر تا ابد پایدار است. همین نظریه، مبرهن برتری رسول (ص) است:

سکه شاهان همی گردد دگر سکه احمد بین تا مستقر^۲

و در جای دیگر:

خوش بود پیغام‌های کردگار	کوز سر تا پای، باشد پایدار
خطبه شاهان بگردد و آن کیا	جز کیا و خطبه‌های انبیا
ز آن که بوش پادشاهان از هواست	بارنامه انبیا از کبریاست
از درم‌ها، نام شاهان برکنند	نام احمد تا ابد برمی‌زنند
نام احمد، نام جمله انبیاست	چون که صد آمد، نود هم پیش ماست ^۳

و در جای دیگر:

ختم‌هایی کانیا بگذاشتند آن به‌دین احمدی برداشتند^۴

۱. ابوالمعالی شیرازی، نصرالله بن محمد: کلیده و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی، نشر امیرکبیر، تهران، چاپ نهم ۱۳۷۰ ه.ش.، ص ۲.

۲. مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۷۴، ص ۱۴۱.

۳. همان، دفتر اول، ابیات ۱۵-۱۱۱۰، ص ۵۹.

۴. همان، دفتر ششم، بیت ۱۶۷، ص ۱۵.

امتزاج شریعت محمدی با طریقت و حقیقت

مولوی در مقدمه دفتر پنجم، تعبیر جالبی در مورد این امتزاج دارد. ابتدا می گوید: «شریعت همچو شمع است، ره می نماید و بی آن که شمع به دست آوری راه رفته نشود و چون درآمدی رفتن تو طریقت است و چون به مقصود رسیدی آن حقیقت است... سپس نتیجه می گیرد: شریعت، همچون علم کیمیا آموختن است از استاد یا از کتاب، و طریقت، استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا مالیدن است و حقیقت، زر شدن مس... و مثال دیگر: شریعت، همچو علم طب آموختن است و طریقت، پرهیز کردن به موجب طب و داروها خوردن و حقیقت، صحت یافتن ابدی و از آن هر دو فارغ شدن»^۱.

محمد (ص)، با هر سه سلاح به میدان عرفان قدم گذاشت. قبل از این که دیندار باشد، یک عارف است شریعتش را با عرفان حق تعالی درآمیخت. حضرت رسول (ص)، کیمیای بود که انسان های پست و بی ارزش را به بزرگ مردان روزگار و شخصیت های عالی تبدیل کرد. عارفی است که جایگاه خود را در دل مؤمن نشان می دهد:

گفت پیغمبر که حق فرموده است من نگنجم هیچ در بالا و پست

در زمین و آسمان و عرش نیز من نگنجم، این یقین دان ای عزیز

در دل مؤمن بگنجم ای عجب گر مرا جویی، در آن دل ها طلب^۱

و در جای دیگر:

که: نگنجیدم در افلاک و خلا در عقول و در نفوس بااعلا

در دل مؤمن بگنجیدم چو ضیف بی ز چون و بی چگونه، بی ز کیف^۲

دین داران واقعی، عارفان واقعی هستند. تنها عبادت و تکالیف شرعی آنها را قانع نمی سازد. هشت صفت مردان خدا، آمیخته ای از شریعت و طریقت و حقیقت با یکدیگر است: توحید، علم، شکر، رضا، صبر، قلت رزق، تعظیم لامرالله، شفقت لخلق

۱. مثنوی، مقدمه دفتر پنجم، ص ۷.

۲. همان، دفتر اول، ابیات ۶۸ - ۲۶۶۵، ص ۱۲۹.

۳. همان، دفتر ششم، ابیات ۸۲ - ۳۰۸۱، ص ۱۴۲.

الله. مردان حق و خداجویان در دل شب تار ر در خلوت خود، خدایشان را می‌جویند، خلوتی توأم با دعا و نیاز.

عارف اخص و عاشق راستین بودن پیامبر

پیامبر، اخص، اکمل و اعرف عارفان و کملان و خاصان است. صفاتی بی‌شماری است که این ویژگی‌های عارفانه را ثابت می‌کند. هشت صفات مردان خدا، که در بالا ذکر شد، یکی از آنهاست.

عارف، متخلق به اخلاق الله است. آینه‌نما و جمال نمای حضرت الوهیت است. آراستگی به اخلاق و صفات نیکو، مقدمه‌ای بر رسیدن به معنویت است. آینه‌زمانی می‌تواند حقایق را منعکس کند که پاکیزه باشد.

انسان کامل به‌هر دو صفت لطف و قهر الهی متصف است. پیامبر رحمانی و آن رسول آسمانی، به‌هر دو اوصاف متحلی بود. از این رو، عارفان خود را در زیبایی اخلاق و صفات، به پیامبر اکرم همانند می‌ساختند.

اوصاف و اخلاق عارفانه حضرت جهانی است. بهترین آینه‌ای است که اوصاف و اسمای حضرت باری در آن متجلی می‌شود. چرا که او اشرف مخلوقات است و سزاوار لولاک.

و اما صفات دالّ بر عارف بودن او

صفاتی بی‌شماری است از جمله: **تال جامع علوم انسانی**، هشت صفات مردان خدا، که در بالا ذکر شد، یکی از آنهاست.

هر کجا رو می‌کند، وجه الله با اوست

چون محمد پاک شد زین تار و دود هر کجا رو کرد، وجه‌الله بود^۱

و در جای دیگر:

گفت «طوبی من رآنی» مصطفیٰ «الذی يبصر لمن وجهی رای»^۲

۱. مثنوی، دفتر اول، ب ۱۴۰۷، ص ۷۲.

۲. همان، دفتر اول، ب ۱۹۵۶، ص ۹۷.

پیامبر، بزرگ معرف حدیث خودشناسی

در عرفان دو حدیث مشهور است: خودشناسی و خداشناسی.

اولی: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱ و دومی: «كَتَبْتُ كَنْزًا مَخْفِيًا، فَاحْبِبْتَ اَنْ اَعْرِفَ،

فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِكِي اَعْرِفَ»^۲. مولانا می‌فرماید:

بهر آن پیغمبر این را شرح ساخت هر که خود بشناخت، یزدان را شناخت^۳

عاشق. راستین، با شنیدن نام معشوق، از خود بی‌خود می‌شود و پروانه‌وار، خود را

در برابر حقیقت مطلق فنا می‌کند. پیامبر با شنیدن صدای بلال، به وجد می‌رسید:

جان کمال است و ندای او کمال مصطفیٰ گویان: «ارحنا یا بلال»

ای بلال! افراز بانگ سلسلهت ز آن دمی کاندردمیدم در دلت

ز آن دمی کادم از آن مدهوش گشت هوش اهل آسمان بیهوش گشت

مصطفیٰ بی‌خویش شد ز آن خوب صوت شد نمازش از شب تعریس فوت^۴

دریغم آید چند بیتی از نعت عطار نیشابوری را نیاورم آن‌جا که می‌گوید:

چون دلش بی‌خود شدی در بحر راز جوش او میلی برفتی در نماز

چون دل او بود دریای شگرف جوش بسیاری ز ند دریای ژرف

در شدن گفستی «ارحنا یا بلال» تا برون آیم از این ضیق خیال^۵

غم‌پرستی عارفان

عشق با شادی بیگانه است و با غم، یگانه. از هر دری که شادی درآید، از در دیگر،

عشق می‌گریزد. عارفان الهی، غم‌پرستان واقعی‌اند. مدت بیست و سه سال نبوت پیامبر،

سراسر رنج و تعب بود و بس. چنان‌که خود حق فرموده بود:

«فَاسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ ثَابَ مَعَكَ...»^۶

۱. احادیث متنوی، ص ۱۶۷.

۲. احادیث متنوی، ص ۲۹.

۳. مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۱۱۶، ص ۱۰۴.

۴. همان، دفتر اول، ابیات ۲۰۰۱-۱۹۹۷، ص ۹۸.

۵. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: منطق‌الطیر، به‌کوشش رضا انزابی‌نژاد و سعید قره‌بگلو، نشر آیدین،

تهران، چاپ اول ۱۳۸۴ ه.ش، ص ۳۴.

سوره هود (۱۱)، آیه ۱۱۲.

در دنباله آیه می فرماید حتی آنان که با تو هستند و پیروان تو محسوب می شوند، به چنین غم پرستی و استقامتی نیازمندند:

«گفتا به سرّم الهام دادند که بایزید خبر نداری که به این طایفه گوشت بی جگر
نفروشند و در انجمن دوستی، جز لباس بلا نپوشند. بگریز اگر سر بلاننداری
ورنه خونت بریزند»^۱

پیامبر تمام این شداید و مصایب را در راه آرمان واقعی خود، تحمل می کرد. چون عاشق بود و یک جانباز حقیقی. به تنها چیزی که می اندیشید، رضای حق بود. آن گاه طرب نامه معشوق را نوشت که بر سر اسباب شادی، قلم درکشید.^۲
عارفان هم به تأسی از رسول (ص)، غم معشوق را به دوش می کشند و عاشقانه آن را می ستایند.

معشوق بودن پیامبر و اهمیت آن

پیامبر همان طور که عاشق است، یک معشوق هم تلقی می گردد. در مثنوی و غزلیات شمس، فراوان از «استن حنانه» سخن رفته است. ستونی که در مسجد پیامبر، در فراق معشوق (= حضرت رسول (ص))، عاشقانه می گریست:

استن حنانه از هجر رسول ناله می زد همچو ارباب عقول
گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون گت جانم از فراق گشت خون^۳

و در جای دیگر:

پیش تو استون مسجد مرده ای است پیش احمد، عاشقی دل برده ای است^۴

آری این همان معشوقی است که وقتی وضو می گرفت، یاران و صحابه نمی گذاشتند که قطره های وضو بر زمین بریزد. مشت می کردند ر قطره های وضو را می گرفتند و به عنوان

۱. میدی، رشیدالدین: کشف الاسرار، به کوشش رضا انزابی نژاد، نشر امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۴ ه.ش، ص ۱۴۸.

۲. یادآور این بیت حافظ است:

حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

نگ: خطیب رهبر، خلیل: شرح غزل های حافظ، نشر صفی علیشاه، چاپ هفدهم، ۱۳۷۵ ه.ش، ص ۲۰۶.

۳. مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۵-۲۱۲۴، ص ۱۰۴.

۴. همان، دفتر ششم، بیت ۵۶۴، ص ۴۷.

تيمَن و تبرک به صورت می‌مالیدند و این همان معشوقی است که ذکر صلواتش، معطر و مزین هر محفل و روشنی بخش هر مجلسی است.

منابع

۱. ابوالمعالی شیرازی، نصرالله بن محمد: کلیله و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی، نشر امیرکبیر، تهران، چاپ نهم ۱۳۷۰ ه.ش.
۲. بدیع خراسانی، بدیع الزمان محمد حسن فروزانفر بن شیخ علی بشرویه‌ای: /حادث مثنوی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ چهارم ۱۳۶۶ ه.ش.
۳. جلال بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد مولوی: مثنوی معنوی، دفتر اول، به کوشش دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۹ ه.ش.
۴. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد: غزل‌های حافظ؛ شرح... از دکتر خطیب خلیل رهر، نشر مقی علیشاه، تهران، چاپ هفدهم ۱۳۷۵ ه.ش.
۵. عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین محمد: منطق‌الطیر، به کوشش رضا انزابی‌نژاد و سعید قره‌بگلو، نشر آیدین، تهران، چاپ اول ۱۳۸۴ ه.ش.
۶. مبینی، رشیدالدین ابوالفضل بن ابی‌بصیر احمد بن محمد (م: ۵۳۱ ه): کشف‌الاسرار، به کوشش رضا انزابی‌نژاد، نشر امیرکبیر، تهران، چاپ اول ۱۳۶۴ ه.ش.
۷. نجم دایه‌رازی، نجم‌الدین ابوبکر عبدالله (م: ۶۵۴ ه): مرصادالعباد، به کوشش محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ پنجم ۱۳۷۳ ه.ش.